

## نقد و بررسی دو گفت و گو

ماهنامه

سیاسی راهبردی چشم انداز ایران  
مجموعه‌ای از گفت و گو با صاحب نظران و کسانی که در حادثه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ درگیر بودند، انجام داده است که خلاصه‌ای از دو گفت و گو با آقای شاهسوندی از اعضای بریده‌از سازمان و آقای عزت‌الله مطهری از افراد مبارز و با سابقه که بعدها از مسئولین کمیته انقلاب اسلامی شد، تنظیم شده است که در پی می‌آید.

رضامومن زاده

تا آن زمان به طور علنی در کشور فعالیت می‌کرد اقدام به برپایی تظاهراتی خشونت‌بار و خونین کرد و به صورت رسمی مشی مسلحانه علیه نظام را اعلام کرد.

ماهنامه «چشم انداز ایران» به منظور ریشه‌یابی دقیق این حادثه و انعکاس دیدگاه‌های مختلف، گفت‌وگوهای مذکور را انجام داده است. در گفت‌وگوهایی که تاکنون انجام شده، هر کدام از مصاحبه‌شوندگان زاویه‌های مختلفی به بررسی موضوع پرداخته‌اند. برخی در ریشه‌یابی آن، از بنیان‌گذاران سازمان شروع کرده‌اند و تز «پیش‌تاز» بودن مجاهدین را در انتخاب مشی مسلحانه، ایدئولوژی التقاطی و تشکیلات سانترالیستی آن دخیل می‌دانند.

برخی دیگر، ضربه سال ۱۳۵۴ و تغییر مواضع

گفت و گوی اول: سعید شاهسوندی

تحلیل روند منجر به اتخاذ مشی مسلحانه توسط

منافقین

اشاوه: بیش از چهار سال است که ماهنامه «چشم انداز ایران» گفت‌وگوهایی را پیرامون ریشه‌یابی واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ با جمعی از صاحب نظران ترتیب داده است. این ماهنامه، هدف خود را بررسی حادثه به شیوه‌ای علمی با الهام از داستان «فیل در مثنوی» اعلام کرده است. بنابراین با کسانی گفت‌وگو شده است که به گونه‌ای با این واقعه درگیر بوده و یا دیده‌ها و شنیده‌هایی دارند و از نگاه خود این واقعه را بررسی می‌کنند.

در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، سازمان مجاهدین خلق که

ایدئولوژیک را نقطه عزیمت برای بررسی قرار داده و دادن شهدای زیاد (۱۳۵۴-۱۳۵۱) و کاهش توان کیفی نیروهای باقی مانده سازمان را در این حادثه مؤثر می دانند. برخی نیز مسائل به وجود آمده بعد از ضربه سال ۱۳۵۴ در زندان و شکل گیری خصومت ها در آن دوران را به عنوان عاملی مهم و تأثیرگذار قلمداد می کنند. ماهنامه «چشم انداز ایران» در جدیدترین شماره خود (۳۵ و ۳۶) در ادامه گفت و گوهای قبلی به گفت و گو با سعید شاهشوندی یکی از اعضای فعال سازمان تا سال ۶۷ پرداخته است.

فصل نامه نگین ایران با توجه به چند نکته، اقدام به ارائه خلاصه این گفت و گو می نماید:

**الف-** انتخاب روش مصاحبه به عنوان یکی از روش های گردآوری اطلاعات برای تحقیق در مورد یک موضوع حساس تاریخی- که هنوز سه دهه از آن نگذشته است و می تواند در موضع گیری های جناح ها و گروه های سیاسی و اجتماعی نیز مؤثر باشد- علاوه بر اینکه مشکلات خاص خود را دارد، از نقایص زیر را نیز دارد:

۱- جهت گیری خاص و عمدی در پاسخ به پرسش ها  
۲- مشکلات و محدودیت های مصاحبه شونده در پاسخ به سئوالات

۳- در تحلیل ابعاد شخصیتی مصاحبه شونده، نباید این نکته را از نظر دور داشت که وی انگیزه های قوی برای همکاری با سازمان داشته است. خود وی از این انگیزه ها به عنوان دل بستگی یاد می کند که مهم ترین پیامد آن، تأثیرگذاری بر قضاوت های وی در تحلیل تحول ها و توجیه دیدگاه های تقابل گرایانه سازمان با نظام جمهوری اسلامی ایران می باشد.

۴- طرح برخی ادعاها و ارائه نکردن مدارک معتبر، موجب شده است تا تحلیل های یک جانبه از سوی مصاحبه شونده ارائه شود.

۵- علاوه بر این، اظهارات و ارزیابی های آقای شاهشوندی در مورد محورهای مختلف این حادثه، تنها در چارچوب نگاه امروز به گذشته قابل ارزیابی است.

سعید شاهشوندی - همان گونه که خود در ابتدای این مصاحبه اظهار می دارد- از سال ۱۳۴۸ به عضویت تشکیلاتی مخفی که بعدها سازمان مجاهدین خلق ایران نام گرفت، درآمد.

در پی اولین یورش بزرگ ساواک به خانه های مخفی و پایگاه های سازمان در تهران و شهرستان ها که به ضربه «شهریور ۵۰» معروف است، موفق به فرار شد و زندگی مخفی خود را آغاز کرد. در پی بروز اختلافات ایدئولوژیک درون سازمان و تشدید آن در زمستان ۱۳۵۳، همراه مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف، هسته مقاومت در برابر جریان توتالیتار و سرکوب گر درون سازمان را تشکیل داد و از این رو توسط سازمان به خائن شماره ۲ ملقب شد و سزایش اعدام انقلابی اعلام شد.

از سال ۱۳۵۴ توسط کمیته مشترک ضدخرابکاری رژیم شاه دستگیر شد و به زندان رفت. در دی ماه ۱۳۵۷ آزاد شد و به فعالیت خود در نشریه مجاهد -ارگان سازمان- ادامه داد.

با شروع مبارزه مسلحانه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و تعطیلی نشریه مجاهد، در هشتم تیر ماه ۱۳۶۰ به منظور تأسیس رادیو مجاهد و تماس با حزب دمکرات کردستان عراق، عازم کردستان شد. در سال های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ عنوان تشکیلاتی «عضو مرکزیت سازمان» را کسب کرد و بالاخره در خرداد ماه ۱۳۶۷ بیانیه جدایی از سازمان را به دلیل گرفتار شدن در بزرگ ترین بحران اعتقادی، سیاسی، تشکیلاتی و عاطفی زندگی خود اعلام کرد.

وی در این بیانیه دلایل خروج خود را موضوعاتی چون فقدان روابط دموکراتیک در سازمان، بن بست

استراتژیکی سازمان، تبعیض و مناسبات فرقه ای درون سازمان، تفتیش عقاید درون سازمان و خائن نامیدن وی به صرف انتقاد از سازمان اعلام نموده است.

اگر چه وی همان طور که بارها در این گفت و گو تأکید کرده از همان سال های نخست، مشکلات فوق را در سازمان شاهد بوده است، اما در بیان انتقادات خود می گوید: «علی رغم دل بستگی هایی که به سازمان داشتیم، به مقابله با این قضیه برخاستیم.»

سعید شاهسونندی در مورد محور اصلی بحث یعنی ریشه یابی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، حوادث خونین ۱۳۵۴ و اتفاقات درون زندان را به عنوان پیش زمینه آنچه که بعدها در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ اتفاق افتاد، مهم می داند.\*

علی رغم اینکه حوادث سال ۱۳۵۴ را از دیدگاه های مختلف تفسیر نموده اند، اما وی مسئله را این گونه مطرح می کند: «باید گفت مناسبات مخفی الزاماتی دارد که اساساً دموکراتیک نیست و در بهترین شرایط، کمی تا اندکی دموکراتیک است. چنان حداقلی نیز در کوران مبارزه مسلحانه و در شرایط، رهبری فاقد صلاحیت، به نفع اقتدار و تئوریت تشکیلاتی محو می شود و فاجعه ای را به بار می آورد که شاهد آن بودیم.»

به اعتقاد شاهسونندی، درست در شرایطی که سازمان در سال ۱۳۵۴ با چنین بحران و ضربه ای مواجه بود، برخی به موضوع دامن زدند و سازمان را از نظر ایدئولوژیک، جریانی التقاطی خواندند. در مقابل، مسعود رجوی طی یک بیانیه ۱۲ ماده ای پاسخ این جریانات را داد. در ماده ۱۰ بیانیه که یکی از مهم ترین ماده آن است، به مبارزه با جریان «راست ارتجاعی» اشاره می کند. از نظر وی، راست ارتجاعی اصطلاحی است که در آن سال ها برای اولین بار به جریان های مذهبی مخالف سازمان مجاهدین خلق اطلاق شد.

البته تأکید می کند که برخی تحول ها از جمله جریان «سپاس»\*\* در بهمن ۱۳۵۵ به این قضیه دامن زد و حتی

موجب افزایش اقتدار تشکیلاتی مسعود رجوی در کل سازمان شد.

شاهسونندی در تحلیل مواضع سازمان و نسبت آن با گروه های مذهبی به نکته مهمی اشاره می کند که در تبیین رویکرد و تعامل های سازمان با گروه های مذهبی قابل تأمل است:

«سازمان خود را در منتهی الیه ترقی خواهی و تکامل یعنی چپ ترین موضع قرار می داد. مارکسیست ها (اصولی) را نزدیک ترین نیرو به خود و راست ارتجاعی را به لحاظ سیاسی دورترین می داند.»

به نظر می رسد سعید شاهسونندی با بیان مطالب فوق، در صدد تبیین ریشه های اختلاف عقیدتی و ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق با گروه های مذهبی و سیاسی سازمان می باشد و حتی در اظهارات بعدی خود معتقد است، عدم تلاش از جانب هر دو طرف برای کم کردن این اختلافات، موجب شد تا در آینده این اختلاف تعمیق یابد و منشأ، تحول های خونین و خشن بعدی شود.

او در ادامه این گفت و گو و در انتقادی شفاف از سازمان می گوید: «به نظر من یکی از خطاهای جدی که سازمان دانسته و ندانسته در فردای پیروزی انقلاب و واژگون شدن حکومت شاه مرتکب شد، این بود که در مدار و هیئت بسته سازمان باقی ماند.» سپس در تحلیل این موضوع به فضای کاملاً باز سیاسی اوایل پیروزی انقلاب اسلامی اشاره می کند و می افزاید: «حرکت بهمین وار توده ها با سرعت غیر قابل تصویری حکومت شاه را در نوردیده بود و شرایطی را به وجود آورده بود که گویی حاکمیتی وجود ندارد و قدرت در آن وسط افتاده و گروه های سیاسی می بایستی هر کدام هر چه سریع تر، این گوی قدرت را بر بایند و هر کدام از آنها در این تلاش بودند که سهمی بزرگ تر و بیشتر را نصیب خود کنند.»

\* یادآوری می شود در سال ۱۳۵۴، سازمان مجاهدین خلق با یک انقلاب ایدئولوژیک روبه رو شد. سازمان، مارکسیسم را به عنوان ایدئولوژی رسمی پذیرفت و در نتیجه مخالفت های درونی، کشتارهای خونینی درون سازمان به وقوع پیوست.  
\*\* برنامه تبلیغاتی رژیم شاه برای آزادی زندانیان سیاسی پس از مصاحبه تلویزیونی به مراسم سپاس مشهور شد.

وی در ادامه تحلیل خود از تحول‌های ماه‌های اول انقلاب و علت عقب ماندن سازمان از انقلاب اسلامی، به یک باره همه قصور را به طرف مقابل نسبت داده و مدعی می‌شود: «این جریان‌های مذهبی سنتی که امروزه محافظه‌کار معروف شده، در منتهی‌الیه راست خود خواستار این بود که از همان فردای پیروزی انقلاب با مجاهدین تسویه حساب نهایی صورت گیرد.» حتی در بخش دیگری از سخنان خود، بدون اینکه استدلال کند جریان موسوم به راست و محافظه‌کار را سر منشأ درگیری‌های اوایل انقلاب می‌داند.

در عین حال شاهسوندی ناکامی‌های سازمان در انتخاب‌های ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی را علت مهمی در زمینه سازی برای خلق حادثه ۳۰ خرداد می‌داند.

شاهسوندی معتقد است سازمان پس از پیروزی انقلاب بر رعایت قواعد قانونی و حرکت سیاسی متعارف تأکید داشت. به اعتقاد وی سازمان تا قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تنها از جایگاه اپوزیسیون به فعالیت‌های سیاسی و تبلیغی پرداخت. حال آنکه وی بهتر می‌داند سازمان بلافاصله پس از پیروزی انقلاب به جمع‌آوری و انبار کردن سلاح و تشکیل شاخه مخفی نظامی اقدام کرد و حتی سطحی از مبادله اطلاعاتی را از طریق تماس سعادت‌ی با وابسته اطلاعات سفارت شوروی برای دریافت تجهیزات جاسوسی و هم‌چنین تحویل پرونده سرلشکر مقربی آغاز کرد این گونه افتادها هیچ‌گونه تناسبی با افتاد در قواعد سیاسی نداشت.

شاهسوندی در توضیح دلایل عدم موفقیت سازمان در طی کردن فرآیندهای سیاسی لازم، به عامل «برخورد حاکمیت» اشاره می‌کند، بدون اینکه به سایر عوامل از جمله تمایلات و اهداف سازمان اشاره داشته باشد. در عین حال معتقد است اگر سازمان در مسیر روند سیاسی قرار می‌گرفت، مواجهه با آرای مردم، در سرنوشت

سازمان تأثیر می‌گذاشت: «اگر در یک روند معین و مشخص اجتماعی مردم برنامه‌های آنها را تجربه می‌کردند و آنها را در انجام وعده‌هایشان توانا یا ناتوان می‌دیدند، این روند به طور طبیعی و دموکراتیک باعث کنار رفتن مجاهدین یا کنار رفتن هر جریان دیگری می‌شد.»

وی در مورد حاکمیت مورد نظر خود نیز می‌گوید: «وقتی من از حاکمیت صحبت می‌کنم، منظور این نیست که حاکمیت مدرن و نظام نهادینه شده‌ای وجود داشت. حزب و سازمان مدرن در حاکمیت وجود نداشت. مناسبات و روابط سنتی بیشتر به شکل «هیئت‌های مذهبی» و گاه به شکل ملوک‌الطوایفی سنتی وجود داشت. توان بسیج مردمی، توان تأثیرگذاری بر آرا و اندیشه‌های مردم، مقبولیت اجتماعی و مذهبی بودن مردم امری بود که روحانیت به حکومت رسیده، متولی آن بود و می‌توانست روی آن تأثیر بگذارد.»

به هر جهت شاهسوندی معتقد است که تنها با انجام دور دوم انتخابات مجلس در اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ و عدم موفقیت مجاهدین در راه‌یابی به مجلس، جنگ روانی تبلیغاتی مجاهدین و حاکمیت از صفحات نشریه مجاهد و روزنامه جمهوری اسلامی - ارگان حزب جمهوری اسلامی - فراتر رفته، به مراسم نمازهای جمعه و جماعت کشیده می‌شود و با حمله‌های نیروهای موسوم به حزب الله به مراکز مجاهدین و ضرب و جرح منجر به قتل آنان در شهرهای مختلف، تکمیل می‌شود.

به گفته شاهسوندی، در اوج درگیری‌های سازمان مجاهدین با حزب جمهوری اسلامی و دبیر کل آن، ماجرای سخن رانی ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بنی‌صدر در دانشگاه تهران باعث تشدید درگیری‌ها می‌شود. مجاهدین از این مقطع به بعد، به طور جدی از بنی‌صدر حمایت می‌کنند. دلیل این امر را هم این‌گونه بیان می‌کند: «در واقع مقوله انحصارطلبی باعث نزدیکی مجاهدین و بنی‌صدر

می‌شود.» در حالی که اهداف مشترک بنی‌صدر و مجاهدین و بخشی از طیف چپ و تعاملات آن با خارج از جمله امریکا و فرانسه در شکل‌گیری جبهه جدید و مواضع و رفتار آنها نقش اساسی داشت.

شاهسوندی اطلاع دارد که رجوی در آستانه سال ۱۳۵۹ پس از خروج پنهانی از کشور به فرانسه رفت و توافقاتی میان طرفین حاصل و به کشور بازگشت. جلسات یک هفته‌ای با کادر مرکزی برای متقاعد کردن اعضا در انتخاب خط مشی جدید برای رویارویی با نظام بود. نامبرده در حالی که از این جریان اطلاعات کامل دارد ولی در مصاحبه به آن اشاره نمی‌کند.

از نظر وی آخرین تحولی که قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به وقوع می‌پیوندد عبارتست از: «در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ سازمان مجاهدین بدون اطلاع قبلی یک راه پیمایی را سازمان دهی می‌کند که به راه پیمایی 'مادران' معروف می‌شود ... این راه پیمایی بدون مجوز و بدون اطلاع قبلی بود ... رجوی در پیام خود از موضع 'انقلاب ایران' حرف می‌زند و می‌گوید، اگر جلوی گروه‌های سرکوب و فشار را نگیرید، این را دیگر انقلاب ایران تحمل نخواهد کرد ... در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۰، آقای خمینی (ره) سخن رانی معروفی می‌کنند و می‌گویند، اگر اینها به ملت برگردند برای خودشان هم صلاح است و اگر ادامه دهند یک روز است که به ملت تکلیف شود، تکلیف شرعی، پس صلاح این است که اسلحه را به زمین بگذارید و به آغوش ملت باز گردید ... وقتی این سخنان منعکس شد، سازمان مجاهدین در ۱۲ اردیبهشت یعنی ۲ روز پس از آن، نامه سرگشاده‌ای به آقای خمینی [ره] می‌نویسد.

در بخشی از این نامه آمده است: 'تلاش خواهیم نمود که همچون گذشته به بهای خون خواهران و برادرانمان تا وقتی راه‌های مسالمت‌آمیز مطلقاً مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است، از

عکس‌العمل‌های خشونت‌بار و قهرآمیز بپرهیزیم ... از این حیث در برابر تکلیفی که گوشزد فرمودید، چه چاره‌ای جز نوشتن و تقدیم وصیت‌نامه‌ها باقی می‌ماند؟ ... آیت‌الله خمینی [ره] در ۲۱ اردیبهشت در پایان این نامه نوشت: شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دین اسلام برگردید ... فقط گفتن به اینکه ما حاضریم و در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید در عین حالی که اظهار مظلومیت زیاد کرده‌اید، لکن باز ناشی‌گری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید ...»

به اعتقاد شاهسوندی، پاسخ‌نهایی امام [ره] علی‌رغم کاستی‌های آن، آخرین فرصت تاریخی برای حل غیرمسلحانه و غیرخشن تضادهای درون جامعه ایران بود و می‌گوید: «سازمان مجاهدین می‌توانست از این فرصت به عنوان بزرگ‌ترین فرصت تاریخی استفاده کند.»

در عین حال بر این نکته اعتراف می‌کند که علت عدم توانایی سازمان در اخذ تصمیم صحیح در آن مقطع، به مسائل و مشکلات درونی سازمان برمی‌گردد: «بدنه تشکیلاتی سازمان متورم و سازمان دچار توهم توده‌ای شدن شده بود و سهم و جایگاه بالاتری را طلب می‌کرد ... حتی سازمان اقدام به یک عمل‌نسنجیده سیاسی کرد و آن صدور بیانیه سیاسی نظامی در ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ است که به اعلام مبارزه مسلحانه علیه نظام تفسیر شد.» در بخشی از این بیانیه آمده است: «سازمان مجاهدین خلق ایران بدین وسیله از خلق قهرمان ایران کسب اجازه می‌کند تا از این پس به یاری خداوند در قبال حفظ جان اعضای خود، قاطع‌ترین مقاومت انقلابی را از هر طریق معمول دارد ... از این حیث بر آنیم که نامبردگان هر که باشند و در هر لباس، دقیقاً شایسته سخت‌ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود ...»

به گفته شاهسوندی، «بدین ترتیب فصل جدید و خونین آغاز می‌شود.»

**اشیا و عه:** دو ماهنامه سیاسی راهبردی «چشم انداز ایران» در ادامه سلسله گفت و گوهای خود با صاحب نظران در مورد ریشه یابی حادثه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، در شمار ۳۸ (تیر و مرداد ۸۵) با آقای عزت الله مطهری یکی از قبل از انقلاب مصاحبه ای انجام داده است. پرسش اساسی مجله چشم انداز در تمامی مصاحبه های انجام شده تاکنون این است که «آیا واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ قابل پیشگیری بوده است یا خیر؟» در این راستا نیز اعلام می کند که: قصد مقصر تراشی ندارد و صرفاً به دنبال انتقال تجربیات گذشته به آیندگان برای جلوگیری از تکرار چنین وقایعی است. در نهایت می گوید که فرضیه مجله بر «قابل پیش گیری بودن واقعه» می باشد. عزت الله مطهری (شاهی) در سال ۱۳۵۰ با عملیات های نظامی سازمان خلق پیوند خورد و همکاری با این سازمان را تا سال ۱۳۵۱ که دستگیر شد، ادامه داد. از این سال به بعد تا پیروزی انقلاب اسلامی، اگر چه در زندان بود، لیکن در متن درگیری ها و مسائل سازمان با سایر گروه ها و طیف ها قرار داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم به دلیل فعالیت در کمیته موقت انقلاب اسلامی، از نزدیک با تحولات منجر به ۳۰ خرداد آشنا و درگیر بوده است.

### گفت و گوی دوم: عزت الله مطهری

۳۰ خرداد ۶۰؛ درگیری اجتناب ناپذیر

خود با سازمان که بیان کننده مارکسیست شدن سازمان به عنوان ریشه اصلی این اختلاف است اشاره می کند: «الگوهای شهادتی و انقلابی ای که در جزوه سوره های توبه و محمد (ص) طرح می کردند، شامل چه گوارا و مارکسیست ها می شد. من گفتم ما هم این همه شهید مثل سلمان، ابوذر، یاسر، عمار و بلال دادیم حالا اگر نخواهیم جدیدی ها را مطرح کنیم و به صدر اسلام اشاره کنیم چرا شما چپی ها را مطرح می کنید؟ آنها توجیه می کردند که اینها مربوط به امروز هستند و آنها قدیمی شده اند.»

گفت و گو از نحوه ورود عزت الله مطهری به سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۰ شروع شده است. وی فعالیت های خود را این گونه توضیح می دهد: «من امکاناتی مثل پلی کپی، مالی و نیروی انسانی در اختیار آنها می گذاشتم. در ضمن از آنجا که آمادگی داشتم، بیشتر کارهای عملیاتی مانند تهیه مواد اولیه، ساختن بمب و نیترا ت آمونیوم را من انجام می دادم. از عملیات اصلی ما ترور شعبان بی مخ (جعفری) در میدان حسن آباد تهران و بمب گذاری هتل شاه عباس اصفهان بود.»

در راستای اختلافات فوق، مهم ترین مسأله ای که میان سازمان مجاهدین با سایر طیف های مذهبی درون زندان مطرح می شود، در چارچوب «خط حذف» مورد بحث قرار می گیرد. اعلام مواضع تغییر ایدئولوژیک توسط سازمان دز سال ۵۴ و علنی شدن آن در زندان، موجب تشدید اختلافات و تضادها میان طیف ها و گروه های درون زندان می شود که عزت الله مطهری این دسته بندی را بدین گونه بیان می کند: «طیف های گوناگونی بودند. در هر طیف، دو سه نوع فکر وجود داشت: طیف امثال آقای لاجوردی به طور کل اینها را مارکسیست می دانست و قاطعانه می گفت اینها مارکسیست هستند و دروغ می گویند و نمازی هم که می خوانند ظاهری است. آقایان بادامچیان و عسگر اولادی کمی ملایم تر بودند و می گفتند که مجاهدین مسلمان اند، اما از اسلام چیزی نمی دانند و باید خودشان را تحت شاگردی و تعلیم علما قرار

عزت الله مطهری که از سال ۱۳۵۱ دستگیر و به زندان رفته است، دیدگاه ها و نظریات خود در مورد وقایع و تحولات درون زندان را با این عبارت آغاز می کند: «من از سال های پیش از ۱۳۵۰ درگیری هایی با وحید [افراخته] بر سر مسائل ایدئولوژی و مسائل مذهبی داشتم. چون من احساس می کردم اینها به چریک های فدایی کمک مالی می کنند و کارهایی برای آنها انجام می دهند. اعلامیه هایی چاپ کرده بودند. فدایی ها بانک ها را مصادره کرده بودند و این موضوع را با قافله کفار و قریش و صدر اسلام مقایسه کرده بودند که اموال را مصادره می کردند و میان مستضعفین تقسیم می کردند. این موضع را مجاهدین تأیید می کردند.»

سپس به شکل واضح تر، به اختلاف ایدئولوژیک و مذهبی

دهند و دین را از آنها یاد بگیرند. حاج عراقی ضمن اینکه با مؤتلفه رفیق بود، از سویی احساساتی هم نسبت به جوانان و مجاهدین داشت.»

در این زمینه نیز به نمونه هایی از مصادیق مورد اختلاف اشاره می کند: «مسعود [رجوی] می گفت: اگر بنا باشد بگویم امثال چه گوارا و هوشی مینه که مارکسیست و منکر خدا هستند کافر و نجس اند، پس برخی از روحانیون مانند آیت الله خوانساری و دیگران که مبارزه مسلحانه را قبول ندارند از اینها نجس ترند، چون اصالت با مبارزه است.» به اعتقاد مطهری «این مسایل، تضاد را تشدید می کرد و [طیف ها] همدیگر را بایکوت و حذف می کردند.»

عزت الله مطهری تأکید می کند که از سال ۵۵ به بعد، با توجه به اختلافات و تضادهای فکری ایجاد شده، هیچ گاه این طیف ها یکدیگر را تأیید نکردند و خود وی بارها تذکر داده که این کارها به نفع دشمن تمام می شود.

البته او برخی اقدامات که در تشجیع سازمان مؤثر بوده است مانند «مراسم سپاس» را در ایجاد این تضادها دخیل می داند: «گاهی این طرفی ها هم گاف می دادند. حتی امثال بهزاد نبوی هم که به عنوان گروه جوش کار مطرح شده بودند، چند بار سراغ حاج مهدی عراقی رفته بودند و بنا به گفته خود بهزاد، حاج مهدی گفته بود که اگر آنها همه ضوابط را هم رعایت کنند، ما باید جدا باشیم. استنباط این شده بود که مسأله آزادی مطرح است.»

وی با توضیحات فوق، انجام «مراسم سپاس» را با توجه به شرایط زمانی، اجتناب ناپذیر می داند: «من اعتقاد نداشتم و ندارم که اینها بدون اطلاع قبلی حالا شاید شکل قضیه را نمی دانستند به مراسم سپاس رفته باشند و در آن مراسم هم بنشینند و چیزی نگویند. برای من قضیه چندان پذیرفته و قابل قبول نیست. اگر آنها مراسم را به آن شکل می دیدند، باید بلند می شدند و بیرون می آمدند و سرو صدا می کردند.»

وی تحلیل نهایی خود از مراسم سپاس را این چنین می گوید: «اگرچه نباید آزادی برخی افراد از زندان پس از

مراسم سپاس از سوی ساواک را یک تبانی دو طرفه دانست، لیکن ساواک از این ماجرا علیه سازمان مجاهدین خلق بهره برداری کرد: آنها گفتند درست است که ما مارکسیسم و مجاهدین را با این شرایط قبول نداریم، اما از بلندگوی شما استفاده نمی کنیم. ما اگر در زندان برای شما مقاله بنویسیم یا مصاحبه کنیم، مثل دکتر لاشایی و نیکخواه می شویم که نه به درد شما می خورد و نه ما می توانیم دیگر سرمان را بلند کنیم. ما اگر هم بخواهیم حرفی بزنیم، از بلندگوی خودمان می زنیم. اگر هم بیرون برویم از طریق منابر و مساجد و ارتباطی که داریم مطرح می کنیم که کارهای اینها اشتباه بوده است.

وی دیدگاه امام (ره) را در مورد مجاهدین به طور کلی این گونه توضیح می دهد: «آقای خمینی، مجاهدین را نیز به طور کلی قبول نداشتم. آقای داعی در خاطراتش گفت که من با آقای خمینی صحبت کردم و چند دقیقه ای هم برای ایشان گریه کردم تا مطالبی در تأیید مجاهدین بگویند. اما ایشان برای اینکه خیال مرا راحت کند، گفت که: اینها از اسلام تنها بسم الله را دارند و بقیه ایدئولوژی آنها مادی است.» بعد آقای داعی گفته بود که امام این تیزبینی و تیزهوشی را داشت که گفت: «من اعلامیه و اطلاعیه ای علیه اینها نمی دهم، به این دلیل که ما معتقدیم ۱۴۰۰ سال است که پیرایه های زیادی به اسلام چسبیده شده و اسلام واقعی به دست اینها نیفتاده و کسی این اسلام را برای اینها پیاده نکرده تا آنها از اسلام چیزی بفهمند. به همین دلیل من آنها را محکوم یا رد نمی کنم.»

وی بدین ترتیب، هرگونه موضع گیری امام در قضیه مذکور را شدیداً رد می کند.

پس از طرح برخی مسایل زندان که بیان گر تشدید تضادها و اختلافات بوده است، به منظور ارتباط دادن آنها با حوادث پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حادثه ۱۷ شهریور را به عنوان مصداق بارز عدم توانایی سازمان درک پیش بینی انقلاب و به طور کلی فقدان تحلیل صحیح از روند تحولات ذکر می کند: «بعد از قضایای ۱۷ شهریور، در زندان بحث شد اما مجاهدین و مارکسیست ها این حرکت ها را قبول نداشتند و یک نوع

شورش می دانستند و می گفتند این کارها انقلاب را عقب می اندازد.»

حتی این بخش از اظهارات آقای مطهری که می گوید: «اعتقاد من این است که اگر مسعود [رجوی] یک سال دیگر از زندانش مانده بود و رژیم تغییر نکرده بود، منفعل می شد و بیرون می آمد.» در این راستا ارزیابی می شود.

در ادامه این گفت و گو روند تحولات پس از انقلاب در نهایت درگیری ۳۰ خرداد ۶۰ مورد سؤال و پرسش از سوی ماهنامه است و عزت الله مطهری به دلیل عضویت و مسئولیتش در کمیته انقلاب اسلامی و قرار داشتن در کوران تحولات، این گونه می گوید: «من پس از آنکه آزاد شدم، در کمیته استقبال بودم و بعد از اینکه حکومت موقت مستقر شد و کمیته تشکیل شد، آقای مهدوی کنی در رأس کمیته قرار گرفت. ما از اولین افراد کمیته بودیم و تا شهریور ۱۳۶۰ کسی از بچه های مجاهدین را نگرفتیم. وقتی با مردم برخورد می کردند و روزنامه ها را در ماشین ها می انداختند و یا در جاهایی مثل خرانه میتینگ می گذاشتند و درگیری ایجاد می کردند، مردم آنها را می گرفتند و بچه های گشت کمیته می رفتند و اینها را جدا می کردند. حتی وقتی بی سیم می زدند که اینها را گرفته ایم. چه کار کنیم؟ من می گفتم اینها را از معرکه بیرون ببرید و با کمی فاصله از آنجا پیاده کنید و به کمیته نیاورید.»

به نظر می رسد، این بخش از اظهارات آقای مطهری از آن جهت مهم باشد که بیان گر برخورد نرم حاکمیت و نظام با اعضای مجاهدین تا قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ را نشان می دهد.

حتی وی در مورد حادثه ۳۰ خرداد می گوید: «در مورد مسائل ۳۰ خرداد که موارد تندتری پیش آمد، ما ۱۰-۱۵ نفر را گرفتیم که خیلی اذیت می کردند و حتی اسمشان را هم نمی گفتند که ما با آنها کاری نداشتیم و با شماره آنها را صدا می کردیم. برخلاف صحبت های آقای شاهسوندی بیش از ۳۰ خرداد ۶۰، کسی کشته نشد و اعدام هم نشد.»

با توجه به اینکه این بخش از تحولات به شدت محل

اختلاف است و حتی فرضیه های «قابل پیش گیری بودن» یا «اجتناب ناپذیر بودن» حادثه ۳۰ خرداد به شدت از آن متأثر هستند، عزت الله مطهری در این مصاحبه تأکید می کند که تا پیش از این حادثه، هیچ کدام از نهادهای دولتی کسی را نکشتند و در عین حال واقعیت درگیری ها را اینگونه بیان می کند: «واقعیت این بود که وقتی بچه های مجاهدین به آقای خمینی فحش می دادند، چون آقای خمینی، تقدسی داشتند، یک عده جوان هم ناراحت می شدند و واکنش هایی نشان می دادند. به همین دلیل دعوا و کتک کاری هم می شد و هر دو طرف همدیگر را می زدند.»

به اعتقاد وی «ریشه این مسایل هم در این موضوع بود که امر بر مجاهدین مشتبه شده بود و فکر می کردند قدرت اول هستند ... مجاهدین کم کم به این نتیجه رسیدند که با این سیستم نمی توانند کنار بیایند. از آنجا که فکر می کردند قدرت زیادی دارند، از موضع قدرت برخورد کردند و قضیه ۳۰ خرداد مطرح شد.»

اما در مورد اینکه آیا حوادث پس از ۳۰ خرداد از جمله تردها و رفتارهای خشونت آمیز سازمان مانند حادثه انفجار نخست وزیری و حزب جمهوری از چه مسائلی نشأت گرفته بودند؟ و به طور کلی تا چه حدی می توان آن را واکنش نسبت به حادثه ۳۰ خرداد دانست؟ می گوید: «تحلیل من این بود که این بمب گذاری های نخست وزیری و حزب جمهوری به تنهایی کار اینها نبود و من احتمال می دادم سازمان CIA هم دست داشت. تحلیل من این بود که مجاهدین تنها، عامل بوده اند و فشارهای خارجی در کار بوده است.»

بدین ترتیب، آقای مطهری در نتیجه گیری پایان اظهارات خود، هرگونه سهم خواهی از سوی مجاهدین را رد می کند: «دیگر این اواخر مسأله سهم مطرح نبود. می خواستند اینها را از بین ببرند.» همچنین می گوید: «قضایایی مانند حزب جمهوری و نخست وزیری، دیگر راهی برای گفت و گو نگذاشت.»

در نتیجه روند برخورد به صورت اجتناب ناپذیر به درگیری مسلحانه از سوی سازمان منجر شد.